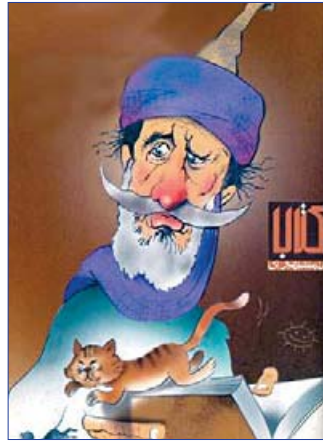


عبید زاکانی؛ چنان که افتد و دانی!



بنوش جام می ای جان نازنین عبید
شتاب می کند این عمر نازنین دریاب
این قضیده نشان دهندهی حضور عبید در
شهر اصفهان است؛ به هنگامی که بوی مرگ
را می شنید.

اما با این حال؛ هیچ نشانی از گور او
نیست. آنچه این جانب دست یافته ام این است
که عبید، دل خوشی از زادگاه خود نداشت. این
را می توان از «حکایات فارسی» او دریافت.
عبید، قزوینی ها را با نیش قلم خود مسخره
می کرد. گویا او به این شیوه، انتقام می گرفت...
اما انتقام چه چیز را؟ و اصلاً انتقام برای چه؟

عبید و دربار

اگرچه عبید زاکانی نزد برخی امیران و
شاهان، راه یافت و عزیز بود و در کلیات او
هیچ قضیده ای را نمی توان یافت که در مدح
و ستایش شاه و وزیر و امیری نگفته باشد، از
این روی، گاه از نمذ دربار، کلاه می نصیبش
می شد. چنان که خود گفته است:

پیش از این از ملک هر سالی مرا
خرده ای از هر کناری آمدی
در وثا قدام نان خشک و تراهی
در میان بودی چو یاری آمدی
گاه گهی هم با ده حاضر می شدی
گر ندیمی یا نگاری آمدی...
اما همیشه این گونه نبود و در همیشه
بر روی یک پاشنه نمی چرخید که بر خر مراد
سوار باشد. گاهی گرفتار بی پولی هم می شد و
در منگنه قرض چلانده می شد:

مرا قرض هست و دگر هیچ نیست
فراوان مرا خرج و زر هیچ نیست!
همچنین در جایی دیگر:
مردم به عیش و شادی و من در بلای قرض
هر یک به کار و باری و من مبتلای قرض!
روزگار، چندان کام نگرفت. پس داد خود
را به شیوه «مسخرگی» می گرفت و نیز داد
زخم خورندگان ستم و بی دادرسان را. چنان که
خود گفته است:

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز
تا داد خود از مهتر و کهنر بستانی
خیلی ها امروز عبید را نمی شناسند و تنها
نامی از او شنیده اند. اما عموماً آن دسته هم که
گمان می کنند او را می شناسند، فقط به خاطر
منظومه «موش و گربه» اش است و زبان هزل و
طنزش. اما عبید کارهای چند دیگری - چه به

عبید زاکانی را نمی توان در کتاب های
هم روزگار خود و پس از آن یافت؛ مگر
در «تاریخ گزیده»ی «حمدالله مستوفی» - که
هم عصر هم بوده اند - و سپس در «دولت شاه
سمرقندی». اولی تنها یک/ دو سطر و دومی
به گفته «عباس اقبال آشتیانی» - گردآورنده و
مصحح کلیات عبید - «شرحی مخلوط به افسانه
در باب او به دست داده» است. نیاکان عبید
تازی بودند؛ از خاندان «زاکانیان» که به قزوین
رو آوردند و در همان جا ماندنی شدند.
اقبال آشتیانی در مقدمه ای که بر کلیات
عبید زاکانی، نوشته آورده است: «از این خاندان
[زاکانیان] دو شعبه اهل علم و حدیث و معقول
و معقول که حمدا... [مستوفی] نام دو تن از
ایشان را می برد؛ "شعبه دیگر ارباب صدور از
ایشان صاحب سعید صفی الدین زاکانی خواندند
املاک و اسباب و از ایشان صاحب معظم
نظام الدین عبیدالله زاکانی اشعار خوب دارد و
رسائل بی نظیر...»^(۱)

شیراز در سده هفتم قمری، تنها
«حافظ» را نداشت؛ عبید را نیز هم داشت؛
او هم عصر حافظ بود؛ نه اما هم سن او
و هم وزن او. اما وزنه ای بود که در عمر و
عصر خود، چندان قدرش را ندانستند؛ هم چون
بسیاری نویسندگان و شاعران و بزرگان فکر
و اندیشه ای دیگر. اگرچه زادهی قزوین بود،
ولی در شیراز زیست و روزگار گذراند. در
کجا سر بر خاک نهاد و بدرود حیات گفت؟
در این مورد، میان پژوهش گران یک رأی و
اتفاق نظر وجود ندارد. حتی اقبال آشتیانی که
شاید مقدمه اش بر کلیات عبید، به گفته پاره ای
از محققان و نویسندگان، از قبیل «قاسم غنی» -
نویسنده کتاب «تاریخ عصر حافظ» - مبسوط
و جامع است، اشاره ای به این موضوع نکرده
است.

البته حدس و گمان درباره مدفن این
صاحب ذوق سده هشتم هجری، بسیار است.
چنان که برخی می گویند که عبید در اصفهان،
دفن گردیده و بعضی دیگر بر این عقیده اند
که او در بغداد به خاک سپرده شده است؛
و شماری اندک نیز پیدا شده اند که خواب نما
شده مدعی اند و اصرار دارند که قبر عبید در
دزفول است.^(۲)

اما این بنده، موافق نظر کسانی ام که
می گویند عبید در اصفهان رخت از جهان
فانی بر بسته و در آن شهر نیز به خاک سپرده
شده است. این موافقت، کورکورانه و از
روی تعصب نیست. چرا که خود، کلیات
او را ورق زدیم و به قضیده ای رسیدیم که در
مدح شاه شجاع - به سبب فتح اصفهان در
سال ۷۶۸ ه.ق - آن را سروده است. آن هم
در زمانی که عبید تا مرگ فاصله ای اندک
داشته و روزهای پایانی عمر خود را سپری
می کرده است:

صبح عید و بخار روزگار شبان
خروش چنگ و لب زنده رود و جام شراب
هوای دلبر و غوغای عشق و آتش شوق
نویای بربط و آواز عود و بانگ ریاب
نویسد فتح صفاهان و مژده ای اقبال
نشان بخت بلند و امید فتح الباب
[...]

بخش اول



امیر کوبرا گوربانی (هجری)

نظم و چه به نثر - دارد؛
نظیر: اخلاق الاشراف؛
رساله صد پند؛ رساله
دل گشا؛ فال نامه؛
عشاق نامه؛ ریش نامه؛ و... که هر یک، پند و
حکمت بسیار دارند.

تاریخ را که می خوانیم، می بینیم بودند
کسانی که چون نمی توانستند به «جد» از
حاکمان و حکومت ها و وضع ناجور و ناگوار
موجود انتقاد کنند، پس به مطایبه و طعن و طنز
و حتی هزل روی آوردند و دق دلشان را از
این راه و با این وسیله و بهانه خالی می کردند.
و از آن میان است همین عبید زاکانی.
صد البته نباید از یاد برد که سده های
هفتم و هشتم، سده های نابه سامانی و گرفتاری
و از هم گسیختگی نظام های اجتماعی در ایران
بود. ظهور و سقوط بی درپی حکومت های
مختلف ناپایدار و سست عصری که
حاکمان شان تشنه خون همدیگر بودند. از
دیگر سو این مغولان بودند که فرصت را
مغتنم شمرده، بر خاک ایران زمین یورش
آوردند و قوز بالا قوز شدند.

وحشیانی که بر سرزمین علم و ادب و
هنر و فرهنگ، یورش آوردند؛ ویران کردند
و از میان بردند. این وحشی گری ها از دید
شاعران دور نماند و سرآمد آنان «سیف الدین
محمد فرغانی» بود؛ سروده پرداز هم عصر
سعیدی.

سیف فرغانی، که به آزادی و
آزادی خواهی، شهرو است و دست از جان
شسته، شاعران را از مدح امیران ستم پیشه و
حکومت های ظالم، دور داشته است؛ خاصه
متجاوزان مغولی:

از ثنای امرا نیک نگه دار زبان
گرچه رنگین سخنی نقش مکن دیواری
ظالمی را که همه ساله بود کارش فسق
به طمع نام منه عادل و نیکوکاری
هر که را زین امرا مدح کنی ظلم بود
خاصه امروز که از عدل نماند آثاری
واما بعد!

«لطایف» عبید، اعتراض هایی بود بر
ریاکاری ها و تزویرهای دوران و رنگ و وارنگی
آدمیان؛ «نه آیا وقتی صراحت بیان ناممکن باشد،
هنرمند از کنایه بهره می گیرد و از مجاز؟»^(۳)
چنین است که او از روزگار تزلزل و بی ثباتی و
بی بند و باری، این گونه داد می ستاند:

که هیکل طاووس و گهی مظهر بوم
گه سخت دلی چو سنگ و گه نرم چو موم
زین مذهب تردید به جایی نرسی
یا زنگی زنگ باش یا رومی روم!

پی نوشت:

۱. اقبال آشتیانی، عباس. کلیات عبید زاکانی. مقدمه. انتشارات طلوع، سال چاپ؟
۲. «بنای قدیمی واقع در کوچه سراب، نزدیک مسجد امیرالمؤمنین و مشهور به بنادر (سراشینی) سر میدان بزرگ که در محله حیدرخانه و قرب رودخانه یز واقع است، محل دفن نظام الدین عبید زاکانی شاعر و طنزپرداز نامی قرن هشتم هجری است.»^(۱)
۳. زرین کوب، دکتر عبدالحسین. «از کوچه زندان»؛ چاپ پنجم، ۱۳۶۶.

ادامه دارد

گور و گسل



امیر کوبرا گوربانی

از فرمایشات ما

بی مقدمه عرض کنم که عزیزان شورای شهر تهران که ما
به تک تک شان ارادت داریم و با وجود هزار و یک گرفتاری
که داریم، بهشان رأی دادیم؛ خداوکیلی اگر امکانش هست و
زحمتی نیست؛ بر سر برخی از مسائل حساس اسامی و ساختاری
مربوط به سلامتی شهر و شهروندان، بیشتر با هم هماهنگ باشند.
جای دوری نمی رود. باز هم بهشان رأی می دهیم.
گاهی پاره ای مباحث مهم هست که شدیدالحن با جان
و روان آدمیزاد (یعنی همین شهروندان عزیزمان) ارتباط دارد؛ مثل
همین قضیه زلزله که هنوز لامصب ول کن معامله نیست و دارد
به سفرهای استانی اش در سطح کشور و از جمله در پایتخت
ادامه می دهد. ملت هم سیفیل و سرگردان، کاسه چه کنم چه
کنم دست گرفتند که واقعا چه کنند؟ داخل منزل از خراب شدن
ساختمان می ترسند؛ خارج منزل هم از خراب بودن هوا. باز
به ما می گویند نیمه پر لیوان را ببینید! فلذاست که زدیدم به در
بی خیالی و نترسی و هرچه بادا با احوال خارج از دنیا را
که سه برابر نکردند که بترسیم. به فرموده مولانای زلزله شمس
دید:

ترسیدن ما چون که هم از بیم بلا بود



اکنون ز
چه ترسیم که در عین بلاییم
حالا غرض...! در
جلسات قبلی شورای
شهر، از یک طرف خب
رئیس فتنه شناس شورا
به ضرس قاطع می گوید
که: «زلزله در تهران، یک
خطر همیشگی است، اما
نحوه پرداخت به آن نباید
سبب تشویش اذهان عمومی
شود»؛ که خب صد البته
حرف معقولی است. باید

در پرداخت خبری به مسائل زلزله و خطرات آن، جنبه های
روان شناسی و سلامت روان و اعصاب مردم را هم در نظر
گرفت. بیش از حد، آنها را نترساند که از هول زلزله، خودشان
را از روی ترس منزل ببندازند پایین و روی زمین، پخش زنده
شوند. حالا در همین جلسه شورای شهر که ذکر خیرش شد،
یک عضو محترمه شورا که گویا قبلاً خودش شهردار یکی از
مناطق هم بوده؛ روز روشن و در مقابل دوربین های حساس
جلسه علنی، از ضرورت آماده سازی ۱۵ هزار فبر جدید
سخن گفته و افزود که: «با پدیده پیش بینی تعداد تلفات احتمالی،
شهرداری تهران مکلف به تأمین زمین آرامستان (قبرستان) های
جدید و کفن و دفن ۵۰۰ هزار کشته است.»

ایشان چون دلها را آماده دیدند و همه را ساکت و صامت
و آرام و خیال کردند که در نهایت آرامش، دارند از این بحث
شیرین ایشان لذت می برند؛ غافل از این که غالباً یک سکته
ملیح را رد کرده بودند؛ با بیانی امیدبخش و آرامش آفرین و
بدون کمترین تشویش اذهان عمومی، بیخ گوش رئیس شورای
شهر، اضافه می دارند که: «در حال حاضر ما فقط امکان خدمات
رسانی به ۱۵ هزار کشته را بعد زلزله داریم.»

چند پرسش فلسفی:

۱- نمی شد کمی ضرافت و لطافت به خرج داد و این
بخش هولناک بحث رو غیر علنی برگزار کرد که ملت با این
اضطرابی که بیچاره ها دارند، جملگی پس نیفتند؟ درست است
که ما هم بگوییم تعداد کشته ها را بکنید ۵۰۰ هزار و یک
نفر؛ با احتساب حضرت تعالی؟! خوب است این جور حرف زدن
آشکار؟! خب اگر خوب نیست و ترس دارد؛ پس ما هم آدمیم
و می ترسیم. با ملاحظه از واقعیات بگویید خانم نوری، راجع
به لزوم احداث قبرهای گور به گوری!

۲- اگر خدای نکرده زلزله نامردی آمد و زبانم لال، بلایی
سرمان آمد و به آسمان رفتیم. کی برای تحویل جنازه مان
مراجعه کنیم و به کجا؟ اگر اضافه بر آن ۱۵ هزار قبر موجود
بودیم، جنازه مان روی دستمان باد نمی کند؟ تحویل موش های
گردن کلفت تهران بدهیم یا مسئولین تحویل می گیرند و
رسید می دهند؟

۳- به نظر شما و این منبع موثق، حالا که شفاف
می فرمایید با کمبود قبر مواجهیم و از چین هم نمی شود
قبر وارد کرد؛ آیا بهتر نیست که مثل سایر کمک های مردمی
به زلزله زدگان عزیز که کولاک کردند؛ در این مورد خاص نیز
دوباره هموطنان عزیزمان دست به کار شوند و خودشان کمک
کنند؟ می فرمایید چطور؟...هیچی از همین الان، هر کس قبر
خودش را بکند.



تجسس و تفکر

جواد طریقی اکبر پور



- * متولد ۱۳۵۹ در کرج
- * کارمند و همکار خبرگزاری ها و نشریات طنز
- * کسب جوایز متعدد از جشنواره های داخلی و بین المللی کاریکاتور
- * مقاوم اول کاریکاتور در دومین جشنواره هنرهای تجسمی استان البرز
- * مقام چهارم مسابقه بین المللی کاریکاتور شیراز
- * مقام پنجم اولین جشنواره کشوری بیداری اسلامی